

جلوه‌های عشق در اشعار نزار قبانی

دکتر سید فضل‌الله میرقادری^۱، مهناز دهقان^۲

چکیده

نزار قبانی عاشقانه‌سرای سوری است که در سال ۱۹۲۳م. در دمشق متولد شد. او را شاعر عشق لقب داده‌اند. درباره نزار قبانی و عاشقانه‌های وی دیدگاه‌های ضدّ و نقیضی وجود دارد. بعضی معتقدند که این عاشقانه‌ها صرفاً محدود به معشوقه بوده و مبتدل است و برخی خلاف این نظر را دارند. در این مقاله به بررسی جلوه‌های عشق در اشعار نزار پرداخته شده و با استناد به اشعار و گفته‌های خود وی بدان جا می‌رسیم که این عاشقانه‌ها تنها به معشوقه تعلق ندارد، بلکه قسمت زیاد و مهمی از آن اختصاص به مادر شاعر، همسر و شهرهای دمشق و بیروت دارد و از این منظر، عشق در شعر نزار چندوجهی است.

کلیدواژه‌ها: نزار قبانی، شعر، جلوه‌های عشق، عاشقانه.

۱. دانشیار بخش زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه شیراز.

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱

مقدمه

نزار قبانی بزرگ‌ترین عاشقانه‌سرا و پرمخاطب‌ترین شاعر عرب معاصر است که در ۲۱ مارس ۱۹۲۳ م. از پدری فلسطینی‌الاصل و مادری دمشقی در دمشق به دنیا آمد. او در خانواده‌ای بزرگ شد که همه اهل شعر و ادب بودند. پدرش از مدافعین آزادی وطن بود که علیه اشغالگران فرانسوی مبارزه می‌کرد. خانه کودکیش حدّ نهایی جهان بود، با درختان نارنج و مو و گل‌های یاسمن، لاله عباسی، شب‌بوی هراتی، ریحان و گل کوب. نزار از این خانه به بهشت تعبیر می‌کند. «از نظر طرز تفکر میان نزار و مادرش تناسبی وجود نداشت. وی زنی متعبد و مقید بود که بیش‌تر وقتش را صرف امور عبادی و نذر و نیاز می‌کرد اما پدرش مردی متجدد بود و نزار در این میان، تجدد پدر را بر اندیشه سنتی مادر ترجیح می‌داد» (قبانی، ۱۳۵۶: ۶۹).

«قبانی در سال ۱۹۴۵ م. در رشته حقوق از دانشگاه دمشق فارغ‌التحصیل شد و سرانجام به استخدام وزارت خارجه سوریه درآمد و به مدت ۲۱ سال در سمت‌های دیپلماتیک در قاهره، آنکارا، لندن، مادرید، یکن و بیروت خدمت کرد. در سال ۱۹۶۶ م. از مشاغل دیپلماتیک استعفا داد و به بیروت رفت و در آنجا مؤسسه‌ای انتشاراتی به نام خود دایر کرد. پس از درگرفتن جنگ‌های داخلی در لبنان و کشته شدن همسرش در سال ۱۹۸۲ م. نخست به سوئیس و سپس به لندن رفت و تا اواخر عمر در همان‌جا ماندگار شد و در سال ۱۹۹۸ م. درگذشت» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۱۸).

به دلیل جایگاه ویژه نزار در میان شعرای عربی معاصر، پژوهشگران، مقالات و تحقیقات زیادی در خصوص زندگی، آثار و عاشقانه‌های او به رشته تحریر درآورده‌اند. ما نیز برآن شدید تا با دقت نظری دوباره در اشعار شاعر و بررسی جلوه‌های عشق به بحث در برخی ابهامات بپردازیم. نظر به این‌که شخصیت نزار در میان پژوهشگران دووجهی

است و همواره در میان آونگ اتهام و تقدیس قرار گرفته، لازم آمد در این مقاله از خلال آثار وی و با استناد به اظهارنظرهای دیگران، از کرامت نفس وی به عنوان شاعری جهانی یاد کنیم.

بحث و بررسی

الف) عشق در زندگی نزار قبانی

نزار می‌گوید: «در خانواده، ما وقتی به یازده سالگی می‌رسیم عاشق می‌شویم و در دوازده سالگی از عشق خسته شده و بار دیگر در سیزده سالگی نیز عاشق می‌شویم و دوباره در چهارده سالگی احساس ملالت می‌کنیم. طفل در خانواده ما در پانزده سالگی برای خود، پیری است و در عشق و عاشقی صاحب مسلک و طریقه‌ای» (قبانی، ۱۹۸۲م: ۷۰). اگر دیگران در مقابل بوها و رنگ‌ها و تغییرات فصول حساسیت نشان می‌دهند، منشأ حساسیت در خانواده نزار، دل است که به دنبال دیدن زیبایی به این حساسیت مفرط دچار می‌شوند. پدرش نیز که در مقابل مشکلات و حوادث بزرگ، مردی پرقدرت و پرتحمل بود، در مقابل زیبایی‌ها دلی کوچک چون گنجشک داشت، حتی گریه کودکی یا ناله مستمندی او را به مشتی خاکستر تبدیل می‌کرد (رک. شفیع‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۱۷).

ب) عشق در شعر نزار

عاشق، حاکم است و عشق نوعی حکومت. حکومت عشق، حکومتی است پاینده که غم‌ها و شادی‌هایش همه زیباست و فقیر و غنی در آن به یک‌اندازه از دولت عشق برخوردار می‌شوند. نزار در قطعه شعری معروف، خود را مؤسس جمهوری عشق می‌داند.

«لم أزل من الف عام

لم أزل أکتب للناس دساتیر الغرام

و اغثی للجمیلات

علی الف مقام و مقام

أنا من أسس جمهوریه الحب

لا یسکنها الا الحمام...»^(۱) (قبانی، ۱۳۸۴: ۵۹).

با دقت و بررسی در اشعار نزار قبانی می‌توان دریافت که نخستین و اساسی‌ترین موضوعی که وی در اشعارش بدان پرداخته و درونی‌ترین لایه‌های آن را به دقت بررسی نموده، عشق است. اشعار عاشقانه نزار نمایان‌گر ظرایف و زیبایی‌های زن و دیدگاه‌های شرقی مرد است.

«احبک ...

یا امرأة لاتزال معی فی زمان الحصار

احبک ...

یا امرأة لاتزال تقدم لی فمها ورده فی زمان الغبار

احبک حتی التقمص، حتی التوحد

حتی فنائی فیک و حتی اندثاری»^(۲) (قبانی، ۱۹۹۲: ۳۲).

در این اشعار بیش از هر چیز جسارت و بی‌پروایی در انتخاب مضامین بکر و بدیع، تشبیهات و استعاره‌های تازه، خلاقیت در ساخت تصاویر محسوس و جاندار، مشهود است:

«اخاف

اخاف أن أقول للتی احبّها

(احبّها)

فالخمر فی جرارها

تخسر شیئاً

عندما نصیبها...»^(۳) (قبانی، ۱۹۸۰م: ۱۶۲).

در ابیات بالا شاعر، گفتن "دوستت دارم" را به "شراب" تشبیه می‌کند. همان‌طور که شراب هنگامی که پیموده می‌شود، کاسته می‌گردد، شاعر نیز این ترس را دارد که مبادا با گفتن و بیان کردن "دوستت دارم" از ارزش دوستیش کم شود.

پ) جلوه‌های عشق در شعر نزار قبانی

منظور از جلوه‌های عشق تمامی لحظه‌ها، رویدادها، دیدگاه‌ها، گفته‌ها و رفتارهای عاشقانه‌ای است که عشق با بیانی سمبلیک در آن‌ها نمود پیدا کرده است. محمل همه این عاشقانه‌ها، اشعار نزار است که بازگوکننده جلوه‌های روشن و شفاف عشق است. با دقت و بررسی در اشعار نزار قبانی می‌توان دریافت که سمبل عشق در این اشعار، "زن"، "مادر"، "همسر"، "محبوب"، "دمشق" و "بیروت" است.

پ - ۱) مادر

آنچه که در اشعار نزار به وضوح دیده می‌شود علاقه شدید وی به مادر است. اگر آغوش وطن در بزرگسالی به وی احساس دل بستگی و وابستگی می‌داد، آغوش مادر در کودکی بستر عاطفه و مهربانی و امنیت را برایش فراهم کرده بود. او خود می‌گوید: «مادرم منبع عاطفه‌ای بود که بی حساب می‌بخشید و مرا فرزند برتر خود می‌دانست و در بین خواهر و برادرانم همیشه بهترین‌ها را به من اختصاص می‌داد. تا سن هفت سالگی مرا شیر می‌نوشاند و تا سیزده سالگی با دستان خویش به من غذا می‌داد» (حیدوش، ۲۰۰۱م: ۹۳).

نزار در دیوان‌های نخستینش بیست و سه مرتبه کلمه "ام = مادر" را به کار برده است و چون از وی درباره تأثیر اولین زن در زندگی‌اش پرسیده شده، پاسخ داده که مادرم اولین زن تأثیرگذار در زندگی‌ام بوده است و از زمان انتشار نخستین دفتر شعرم تا آخرین دیوانی که

منتشر کرده‌ام، مادرم پیوسته همگام و همراهم بوده و حضورش در شعرم چشم‌گیر است (رک. همان). بیش‌ترین قصاید دفاتر اولیّه نزار سرشار از واژه‌ها و استعاره‌هایی است که در پیوند با محبت مادر و کودک است و شیر تنها عنصری است که بیش‌ترین حضور را در این ارتباط دارد:

«انا شاعر لایزال علی شفقیه

حلیب الطفوله» (قبانی، ۱۹۶۰م: ۱۰۵).

نزار در قصیده‌ای تحت عنوان "القصیده تولد من اصابعها" به این موضوع اشاره می‌کند که مادرم تنها زنی است که در نوشتن قصیده با من مشارکت داشته، شیرش تنها جوهری است که با آن می‌نویسم.

«حلیب امی کان حبرا ابیضا و ثدیها علمنی صناعه الفخار»
(قبانی، ۱۹۹۳م: ۱۴)

این گرایش به عشق مادرانه، غزل نزار را به غزل صوفیانه مانند کرده است که در آن، همه چیز یکی است. در شعر نزار نیز نگاه محبت‌آمیز شاعر به مادر باعث شده که خواننده فرض را بر این بگذارد که در ذهن و زبان این شاعر، مخاطب تنها یک فرد است و غیر از او کسی نیست و اوست که سیده‌العالم است:

«فطول الشعر واحد ...

و محیط الخصر واحد ...

و امتلاء الثغر واحد ...

و جنون الصدر واحد ...

و صراخ الحلمات» (قبانی، ۱۹۶۰م: ۵۷).

نزار قائل به وجود زن دیگری غیر از مادرش در زندگی نیست و معتقد است که اگر چنین چیزی وجود داشته باشد فقط در حدّ خیال و توهم است چرا که مادرش برایش

همه چیز است و دیگر زنان چون سنگ ریزه.

«ان ما تحکینه من وجود امراه ثانیه فی جواریری ... و فی ذاکرتی
هو تالیف روائی ... و شطحات خیال انکالاولی... و ماتیقی من نساء الارض»
(همان: ۱۶۷)

و شاید مهم ترین شعری که بتواند شدت این علاقه و ارتباط را نشان دهد و ما را نسبت
به این موضوع واقف سازد همان قصیده معروفی است که هنگامی که در بیروت ساکن بود
و خبر مرگ مادرش را شنید آن را سرود:

«عندما کانت بیروت تموت بین ذراعی

کسمکه اخترقها رمح

جاءنی هاتف من دمشق یقول:

"امک ماتت"

لم استوعب کیف یمکن ان یموت السمک کله

فی وقت واحد

کانت هناک مدینه حبیبه تموت... اسمها بیروت

و کانت هناک ام مدهشه تموت... اسمها فائزه...»^(۴) (قبانی، ۱۹۷۸م: ۴۶).

حبّ شدید نزار به مادر، پایه گذار عشق و محبت در وجود وی بوده است و خود
صراحتاً بیان می کند که سخن گفتن با هر زنی برای من تنها زمانی میسر است که آن زن
بتواند شخصیتی میان مادر و معشوقه را داشته باشد و چه بسا بسیاری از روابط عاشقی و
عاطفی من به دلیل نبودن این مشابهت از بین رفته است (رک. الهواری، ۲۰۰۸م: ۱۸).

پ - ۲) همسر

از دیگر جلوه‌گاه‌هایی که نزار را به سرودن اشعار عاشقانه برانگیخته، بلقیس الراوی

است. بلقیس، همسر نزار، زنی عراقی است که در حادثه بمب‌گذاری در سال ۱۹۸۱م. در بیروت کشته شد و مرگ او تأثیری عمیق در اشعار بعدی نزار به جا گذاشت. عاشقانه‌های نزار درباره بلقیس فراوان است که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

قصیده بلقیس

«بلقیس کانت اجمل الملكات فی تاریخ بابل

بلقیس کانت اطول النخلات فی ارض العراق

قتلوک یا بلقیس، ایه امه عربیه

تلك التي تغتال اصوات البلايل؟»^(۵) (قبانی، ۲۰۰۶: ۱۶۳).

و در جای دیگر می‌گوید:

«هل تعرفون حبیبتی بلقیس؟»

فهی اهم ما کتبوه فی الغرام

کانت مزیجا رائعا بین القطیفه و الرخام

کان البنفسج بین عینیها ینام ... و لا ینام ...

بلقیس، یا عطرا بذاکرتی و یا قبرا یسافر فی الغمام»^(۶) (همان).

نزار در جایی دیگر می‌گوید:

«كنت اعرف انها سوف تقتل ...

لان عینیها کانتا صافیتین کنهرین من الزمرد ...

و شعرها کان طویلا کموال بغدادی

فاعصاب هذا الوطن،

لا تتحمل رویه ملیون شجره نخیل

تتجمع فی عینی بلقیس ...»^(۷) (همان، ۴۹۳).

پ - ۳) معشوقه

سومین جلوه‌گاهی که عاشقانه‌های نزار را متوجه خود کرده، معشوقه است. معشوقه شعری از جمله عناصری است که عواطف را بیدار کرده و بر احساسات مسلط می‌شود و شاعر را به سرودن اشعاری در این زمینه سوق می‌دهد. نزار نیز در ردیف کسانی است که از این قاعده مستثنی نبوده و به خلق اشعاری زیبا در این خصوص پرداخته است:

«ارید ان احبک

حتى اطمئن ...

ان غابات النخيل في عينيك

لا تزال بخير ...

واعشاش العصافير بين نهديک

لا تزال بخير ...»^(۸) (قبانی، ۱۹۹۲م: ۷۹).

و در جای دیگر می‌گوید:

«فی مرفا عینیک الازرق امطار من ضوء مسموع

و شمس دائخه ... و قلوب ترسم رحلتها للمطلق»^(۹)

(قبانی، ۲۰۰۷م: ۱۷۸)

معشوق نزار باید دارای خصوصیتی باشد تا بتواند به انتخاب وی درآید: اول آن‌که با وی شباهت داشته باشد. آن‌ها باید از نظر فکری و روحی مانند هم باشند، هرچه باعث شادی و خوشحالی محبوب است، موجبات شادی دیگری را هم فراهم کند و آنچه آن یکی را اندوهگین می‌کند در دیگری نیز تأثیرگذار باشد. نزار می‌گوید:

«من هرگز نمی‌توانم کسی را دوست داشته باشم که خواسته‌هایش در جهت عکس

علائق و خواسته‌های من باشد و نمی‌توانم به کسی عشق بورزم که در افکار و خلیقات با من همراه نباشد. من زنی را می‌پسندم که در همه‌چیز از تفکر و تکلم و رفتار گرفته تا آب و

هوا، کوه‌ها و رودها، پاره‌ای از وجود من باشد. من کسی را دوست دارم که از او رایحهٔ نعنای، آویشن، یونه، کوکب و شب‌بوی هراتی به مشام برسد و در سایهٔ بیشه‌ها، دریاها، گل‌دسته‌ها، باران‌ها و آواز کبوتران وطنم رشد کرده باشد. به همین دلیل من هرگز با هیچ خارجی پیوند عمیق عاشقانه برقرار نکرده‌ام زیرا احساس می‌کنم که عشق به خارجی یا ازدواج با او مشروط به داشتن مترجم است» (حیدوش، ۲۰۰۱: ۹۱).

نزار می‌گوید: دومین خصوصیتی که معشوق باید داشته باشد این است که برایم مادر باشد یعنی بتواند وظیفهٔ مادریش را خوب انجام دهد، مرا نوازش کند، خواسته‌های کودکانه‌ام را برطرف سازد و همیشه و در همه حال مراقبم باشد زیرا کودکی و دنیای کودکی پیوسته همراه من است و هرگز از من جدا نمی‌شود. کودکی کلید شخصیت و زندگی ادبی من است و هر تلاشی در جهت از بین بردن آن تلاشی ناموفق است. من کودکان را با همهٔ معصومیت و پاکیشان دوست دارم و آرزوهایم چون آرزوهای آن‌هاست. من چون کودکان، نیازمند مراقبت و حمایت هستم. زنی که بتواند نیازهای کودکانهٔ مرا برطرف سازد مثلاً با دستمالی عرق پیشانی مرا پاک کند و یا دستش را بر روی شانه‌هایم بگذارد، مرا شیفتهٔ خود کرده و دنیا را با تمام متعلقاتش به من ارزانی می‌دهد. اما این‌گونه زنان یعنی زنانی که مدارا کردن با مرد را می‌دانند بسیار اندک‌اند (رک. الفاخوری، ۱۹۹۵: ۶۹۱).

نزار در ادامه می‌گوید: سومین انتظار من از زنی که دوستش دارم، این است که شعر مرا درک کند و هنر شعری مرا پاره‌ای از وجود خود بداند و میان من و شعرم جدایی ایجاد نکند. من و شعرم یکی هستیم و آن‌که بخواهد معشوق من باشد باید ما هر دو را با هم بپذیرد. او باید بتواند حالات شعری مرا دریابد. یعنی وقتی احساس کرد که من به تنها بودن نیاز دارم، مرا ترک کند و چون دریافت که با او بودن برایم بهتر است در کنارم باشد. او باید زمینه‌ساز شرایطی باشد تا من بتوانم در آن شرایط کار کنم بدون آن‌که هیچ‌گونه تناقضی میان عشق من به هنرم و عشقم به خودش بیابد (رک. قبانی، ۱۹۹۳: ۳۴۰).

بسیاری از روابط عاشقانه نزار، به خاطر نبودن یکی از این شرایط از بین رفته است. مثلاً زنی که از نظر فکری با وی شباهت داشت، نخواست که مادرش باشد و آن‌که مادریش را قبول کرد، نپذیرفت که با او و شعرش در زیر یک سقف باشد و به این علت است که برای دست‌یابی به کسی که تمامی این شرایط را داشته باشد از یکی به دیگری رسید و از این جاست که وی را متهم به فضحیه کردند. علی‌رغم این اتهام که وی با زنان به صداقت رفتار کرده و هرگز در پی فریب آنان نبوده است و برایشان کاخ‌های خیالی نساخته است. او خود می‌گوید: «ابراز احساسات من به هر زنی همیشه به اندازه دوست داشتنم نسبت به او بوده است. هرگز به زنی نگفتم "دوستت دارم" مگر زمانی که واقعاً این احساس را نسبت به او داشتم یعنی زبان و دلم همیشه در یک راستا بوده است و در این خصوص زنان بسیاری را از دست داده‌ام. به این دلیل که در تظاهر به عشق و چاپلوسی و تملق سررشته نداشته‌ام و راه و روش فریب دادن آن‌ها را نمی‌دانستم» (قبانی، ۱۳۵۶: ۱۳۸).

«لم يحدث ابداً

ان احببت بهذا العمق

لم يحدث... لم يحدث ابداً

انی سافرت مع امرأة... لبلاد الشوق

و ضربت شواطئ نهديها...

كالرعد الغاضب او كالبرق

لم يحدث ابداً...

أن أوصلني حب امرأة حتى الشنق

لكنك... لن تجدی بعدی

رجلاً يهواك بهذا الصدق

لن تجدی ابداً...

لافی الغرب

و لافی الشرق...»^(۱۰) (قبانی، ۱۹۹۳: ۶۲).

پ - ۴) دمشق

دمشق شهری است که حضوری پررنگ در اشعار نزار دارد. رودخانه‌های هفت‌گانه این شهر نه فقط در سرزمین دمشق که در رگ‌های شعر نزار جریان دارد. نزار در سرزمین دمشق احساس می‌کند که صدایش زیباتر است چرا که گنجشک چون بر درختی که بر آن به دنیا آمده و در زیر سایه‌اش زندگی کرده، نغمه‌سرایی کند، پیوسته زیبا می‌خواند (رک. جریده البعث السوریه، ۱۹۸۸: ۷۶۲۸).

«نزار در خانه‌ای از خانه‌های قدیم دمشق به دنیا آمد که برایش حدّ نهایی جهان بود با درختان نارنج و مو و یاسمن‌هایی که بر نردۀ پنجره‌ها آویخته شده بود. بیلاق دسته‌های پرستو که فقط در خانه آن‌ها بود. گل‌های نسترن که چون قالیچه سرخی گسترده است، لاله عباسی، شب‌بوی هراتی، نعناع، آویشن، پونه، ریحان، گل کوب و هزاران گیاه دمشقی که حیاط خانه را زینت می‌داد و به جاست که نزار از این خانه به بهشت تعبیر کند. به عبارتی دیگر نزار قبانی دو بهشت داشت بهشتی در دنیا و بهشتی در آخرت و بهشت دنیا برایش همان دمشق بود» (قبانی، ۲۰۰۶: ۱۱). دمشق با تمامی رودخانه‌هایش، گل‌ها و گیاهانش، درختان هلو، سیب، انار و انگور پیوسته در شعر نزار ساری و جاری است و او هرگز از به کار بردن اصطلاحات گیاهانی که مادرش آن‌ها را در خانه قدیمیشان در دمشق می‌کاشت چون شمشیر، منشور، خبیز و اضالیا در اشعارش غفلت نکرده است (رک. جریده البعث السوریه، ۱۹۸۸: ۷۶۲۸). نزار می‌گوید: «کل الذین سکنا دمشق و تغلغوا فی حاراتها و زواریه‌ها الضیقه یعرفون کیف تفتح لهم الجنه ذراعیه‌ها من حیث لا ینتظرون»^(۱۱) (قبانی، ۱۹۹۵: ۱۴).

او در قصیده زیر در توصیف دمشق می‌گوید: این شهر دمشق است من یک دمشقی هستم که اگر پیکرم را بشکافید از آن خوشه‌های انگور و سیب بیرون می‌ریزد. گل یاسمن در خانه‌های ما حقوقی دارد پس چگونه فراموش کنم؟ حال آن‌که بوی خوش هل همه جا پراکنده شده است. این خانه ابی‌المعتز است. او منتظر است و چهره فائزه شیرین و جلوه‌گر است. ریشه‌های من در این جاست. قلب من این جاست، زبان من این جاست پس چگونه توضیح دهم؟ آیا در عشق، وضوحی است؟

القصیده الدمشقیه

«هذی دمشق... و هذی الکاس و الراح	انی احب... و بعض الحب ذباح
انا الدمشقی... لو شرحتم جسدی	لسال منه عناقید... و تفاح
للیاسمین حقوق فی منازلنا...	فکیف انسی؟ و عطر الهیل فواح
هذا مکان "ابی‌المعتز"... منتظر	و وجه "فائزه" حلو ولماح
هنا جذوری... هنا قلبی... هنا لغتی	فکیف اوضح؟ هل فی العشق ایضاح؟»

(قبانی، ۲۰۰۷: ۲۵۷)

نزار دمشق را در اشعارش بسیار ذکر کرده. از جمله در قصیده‌ای تحت عنوان "من مفکره عاشق دمشقی" می‌گوید:

«فرشت فوق ثراک الطاهر الهدبا	فیا دمشق لماذا نبدا العتبا
حبیبتی انت... فاستلقى کاغیه	علی ذراعی و لاتستوضحی السببا
انت النساء جمیعا... مامن امراه	احبیت بعدک الا خلتها کذبا
فکل صفصافه حولتها امراه	و کل مئذنه رصعتها ذهابا» ^(۱۲)

(قبانی، ۱۹۹۵: ۹۵)

در قصیده‌ای دیگر تحت عنوان "القصیده تولد من اصابعها" می‌گوید:

«مسقط راسی فی دمشق الشام حیث البیوت امراه عاریه
علی بـیاض نهدیها تراهق الانهار...»
(قبانی، ۱۹۹۳م: ۱۶)

و در جای دیگر می‌گوید:

«ایا امرأة...»

یتلاقى الحمام الدمشقى فوق مياه ثديها

و یبدأ فصل السفرجل...

و الخوخ... و التین...

من شفتیها...» (همان: ۱۰۴).

نزار می‌گوید: تمامی شهرهای عربی از جمله دمشق، بیروت، قاهره، بغداد و... به مثابه مادری است که مرزاده و به من شیر نوشانده است و به همین دلیل است که هرگز وارد شهر عربی‌ای نمی‌شوم مگر این‌که آن شهر مرا با عنوان "یا ولدی" صدازند و در هیچ شهر عربی را نمی‌گویم مگر این‌که در آن شهر، تخت خواب کودکیم مرا به انتظار کشد:

«کل مدینه عربیه هی امی...»

دمشق، بیروت، القاهره، بغداد، الخرطوم، الدارالبیضاء

بنغازی، تونس، عمان، الریاض، الکویت، الجزائر، ابوظبى

و اخواتها...

هذه هی شجره عائلتی...

كل هذه المدائن انزلتني من رحمها

و ارضعتني من ثديها

لذلك لا ادخل مدینه عربیه... الا و تنادیني:

«یا ولدی

لا اطرق باب مدینه عربیه...

الا و اجد سریر طفولتی بانتظاری» (قبانی، ۱۹۸۶م: ۱۶۱).

و بالاخره باید گفت که دمشق از نزار عاشقی شیفته و شاعری مشتاق ساخته است. ارتباط وی با دمشق چون ارتباط عاشق با معشوق و هم‌چون ارتباط شاعر با شعرش است. نزار چون نوزادی است که بند نافش با دمشق گره خورده است و خود اشاره می‌کند:

«کل اطفال العالم یقطعون لهم حبل مشیمتهم عند ما یولدون الا انا ... فانا حبل مشیمتی لم یزل مشدودا الی رحم دمشق منذ ۲۱ آذار (مارس) ۱۹۲۳. انها معجزه طیبیه ان یتبقی طفل من الاطفال یبحث عن ثدی امه سبعین عاما»^(۱۳) (قبانی، ۱۹۹۵م: ۱۲).

پ - (۵) بیروت

بیروت بعد از دمشق دومین شهر دوست‌داشتنی نزار قبانی است. او در یکی از گفتگوهایش دربارهٔ بیروت می‌گوید: «من در همهٔ مکان‌ها بوده‌ام و در تمامی شهرهای عالم زندگی کرده‌ام اما بعد از بیروت نتوانستم در جایی بخواهم و در مکانی شعر بسرایم چرا که دانستم تمامی شهرهای عالم چون مهمان‌سرا و بیروت خانه است، تمامی شهرها بدون دیوار و بیروت سقف است، تمامی شهرها صحرا و بیروت آب است، تمامی شهرها حاشیه و بیروت اصل است» (حیدوش، ۲۰۰۱م: ۱۳۷).

«بیروت. افتش عن بیروت

علی اهدابک و الشفتین...

فاراها... طیرا بحریا

اراه... عقدا ماسیا

اراه... امراه فاتنه» (قبانی، ۱۹۹۳م: ۷۴).

نزار در قصیده "بیروت و الحب و المطر" اذعان می‌کند که بیروت شهری متفاوت از سایر شهرهاست و بارانش بارانی خاص است. آن‌هنگام که در بیروت باران می‌بارد نیاز به محبت در انسان بیدار می‌شود و برای عشق و دلدادگی لازم به جست و جوی مکان مناسب نیست چرا که عشق در بیروت پراکنده است:

«بیروت و الحب و المطر

انتقی انت المكان...

ای مقهی، داخل کالسيف فی البحر

انتقی ای مکان...

عندما تمطر فی بیروت...

احتاج الی بعض الحنان

قرری انت الی این...

فان الحب فی بیروت مثل الله فی کل مکان» (قبانی، ۱۳۸۳: ۸۴).

نزار می‌گوید: «بیروت به من جرعه‌ای از آزادی نشانده که هیچ شهر دیگری قادر به انجام آن نبود. نوشتن برای من تا زمانی ممکن است که در بیروت باشم و چون آن‌جا را ترک کنم خواندن و نوشتن را فراموش می‌کنم و بدون شک برج ابی حیدر، برج البراجنه و برج المر در بیروت مرا به نوشتن بیش‌تر تشویق می‌کند تا برج زیبای ایفل در پاریس» (قبانی، ۱۹۹۰م: ۱۲۶).

«آه... یا حبیبی اللبنانی... آه... یا جرحی اللبنانی

لا غیریک یسکن ذاکرتی... لا غیریک یسکن اجفانی

قد ماتت کل نساء الارض و انت ببقیت بفنجانی...»^(۱۴)

(قبانی، ۲۰۰۶م: ۴۰)

بیروت با باران‌هایش شعر نزار را خیس کرده و به او تجربه‌های شعری داده است.

شوق نوشتن را در او مشتعل ساخته و در نظر وی از نیویورک و توکیو مهم‌تر است. نزار بیروت را با هیچ شهر دیگری قیاس نمی‌کند. وی می‌گوید: «ارتباط من با لبنان اتفاقی نبوده و پیوندی که من با لبنان دارم مانند پیوند جهانگردان نیست که سریع پایان پذیرد. از همان نخستین روزهای کودکی که پدرم ما را به بیروت می‌آورد تا تعطیلات تابستانی را بر ساحل "اوزاعی" و در کنار رود "بردونی" بگذرانیم با لبنان از نظر فرهنگی و شعری درآمیخته بودم. لبنان ظرفی بود که شعر مرا در درون خود جای داد و به آن شکل و حالت بخشید. در لبنان بود که بذر نخستین اشعارم را کاشتم، لبنان به آن‌ها آب و غذا داد تا جایی که به جنگلی انبوه تبدیل شد» (الشرابی، ۲۰۰۸م: ۵۳۲).

هنگامی که نزار اشعار شاعران لبنان چون "بشاره الخوری"، "امین نخله"، "الیاس ابو شبکه" و... را می‌خواند در اشعارشان رایحه‌ای تازه می‌یافت که برایش جدید بود. این شاعران با زبان دیگری سخن می‌گفتند و با جوهری دیگر می‌نوشتند اما وی احساس می‌کرد که با آن‌ها پیوستگی دارد. احساس می‌کرد زبانی که آن‌ها بدان شعر می‌گویند زبان مشترکی است میان دمشق و بیروت (رک. حیدوش، ۲۰۰۱م: ۱۴۰). شعر زیر از آخرین سروده‌های نزار است که بیان‌گر تأثر و تأسف شدید وی بر اثر جنگ‌های داخلی و خونین لبنان می‌باشد.

«یاستَ الدنیا، یا بیروت

یاستَ الدنیا، یا بیروت

من باع اساورکِ المشغوله بالیاقوت؟

من ذبح الفرح النائم فی عینیکِ الخضراوین؟

ها نحن اتینا معتذرین و معترفین

انا اطلقنا النار علیک بروح قَبَلِیَّه

قومی من أجل الحب و من أجل الشعراء

نعترف أمام الله الواحد أنا كُتًا منك نغار
نعترف الان بأننا لم ن نصفك و لم نفهمك
و أهديناك مكان الورده سكينا
قومي يا احلى لؤلؤه أهداها البحر
مازلت احبك يا بيروت المجنونه...
يا نهر دماء و جواهر
مازلت احبك يا بيروت القلب الطيب
ياست الدنيا ان الدنيا بعدك ليست تكفيننا»^(۱۵) (قبانی، ۱۹۸۹: ۱۶۱).

ت) نزار قبانی شاعر فاضحه

نزار شاعر عشق است و اگر می‌بینیم شهرتش در عشق، بیش از شاعران دیگر است و اگر این شهرت، وی را به رسوایی کشانده و به شاعر الفاضحه ملقب کرده است، بدین دلیل است که وی شاعری است عاشق‌پیشه و تمامی آنچه را که در راه عشق، تجربه می‌کند با همه جزئیاتش بر روی کاغذ می‌نگارد.

«خطیبتی

انی نقلت الحب من كهوفه

الی الهواء الطلق...

و ان صدري صار يا حبيبتی

كنیسه مفتوحه

لكل اهل العشق...»^(۱۶) (قبانی، ۱۹۸۹: ۳۲).

نزار خود را از عشق برکنار نمی‌داند و معتقد است که عاشق نشدن خود بزرگ‌ترین گناه است. او می‌گوید: من از دیرزمان به عشق عادت کرده‌ام و اگر در زندگی من وجود

نداشته باشد به چوبی خشک تبدیل می‌شوم. «دوست دارم اعتراف کنم که شعر من، مرا به صورت خطرناکی به مردم معرفی کرد و نام مرا قرمز رنگ کرد و باعث شد چهره من در نظر آنان به شکل قهرمان هزار و یک شب جلوه کند» (قبانی، ۱۳۵۶: ۱۲۱). من قبل از این که به شعر عشق بیردازم، می‌دانستم که شهرتم خواهد سوخت و طرد خواهم شد چرا که من با چهره طبیعی خود بر اوراق اشعارم ظاهر شدم و به رنگ‌ها و آراستنی‌ها متوسل نشدم (همان: ۱۲۴).

«شبقونی فی سبیل الشعر، مرّات... و مرّات
و یبدو أنّهم ما قتلونی ...
حاولوا أن یقلعوا الثوره من قلبی... و أوراقي
و یبدو أنّهم فی داخل الثوره - یا سیدتی -
قد زرعونی...»^(۱۷) (قبانی، ۲۰۰۶: ۱۵۸).

ث) عشق میراث پاک نزار

عده‌ای از منتقدان برآنند که مضامین و مفاهیم شعر نزار حسی و اباحی است و از عفت و وقار زینده شعر به دور است. آنان نزار را به فساد و بی‌مبالاتی در اشعارش متهم کرده و به وی نسبت‌های ناروا داده‌اند. حال آن‌که با بررسی مجموعه‌های شعری وی روشن می‌شود که او هرگز در اشعارش از معانی لطیف و ارزشمند غافل نبوده است. وی در قصیده‌ای تحت عنوان "ایضاح الی قراء شعری" در مقابل منتقدان در دفاع از خود چنین می‌گوید:

«و یقول عتی الاغیاء:

انی دخلت الی مقاصیر النساء... و ماخرجت
و یطالبون بنصب مشنقی... لانی

عن شؤن حبیبتی... شعراً کتبت

أنا لم أتاجر مثل غیری بالحشیش

ولا سرقت... ولا قتلت

لکننی أحببت فی وضح النهار

فهل ترانی قد کفرت» (قبانی، ۱۹۷۳م: ۱۰۱).

و از اتهامات دیگر بر علیه وی:

«یتهمونی ایضا بالنرجسیه

و بالسادیه

و بالادیبیه

و بكل ما فی کتب الطب النفسی من أمراض

لیثبتوا أنهم مثقفون

و انئی منحرف» (همان: ۱۷۲).

اما او چون یک حامی از نفس خویش دفاع می‌کند و اتهاماتی را که وی را آزرده کرده

رد می‌نماید:

«فما أعانی عقده

ولا أنا أودیب فی غرائزی و حلمی

جميع ما قالوه عني صحيح

لکنهم لم يعرفوا انئی

أنزف فی حیک مثل المسیح» (همان: ۳۱-۳۲).

در واقع باید گفت آنانی که اشعار نزار را اباحی می‌دانند، او را به گناهی که هرگز

مرتکب نشده نسبت می‌دهند حال آنکه حُبِّ در اشعار وی در اکثر موارد محرک فکر و

زیبایی و سمبل و نماد حیات است. نزار این اتهامات را رد می‌کند و معتقد است که این

محکمه‌ها، محکمه‌هایی غیر قانونی است آن‌جا که می‌گوید:

«فهذا العصر يؤمنُ بالأزاهير الصناعيّه

و لا تبكى علىّ إذا أدانوني

و قالوا عن كتاباتي إباحيّه

فكلُّ محاكم العشاق في وطني

محاكم غير شرعيّه» (قبانی، ۲۰۰۶م: ۷۳).

نزار به پاک بودن عشق خود اشاره می‌کند و معتقد است که عشق از پیامبران به ما

رسیده است. عشق نزد وی به پاکی و خلوص و تنزیه ممتاز است:

«سأظللّ أحترف المحبّه... مثل كلّ الأنبياء

و أظللّ أحترف الطفوله و البراءه و النقاء

و أظللّ أكتب عن شوون حبيبتي

حتّى يصير الحب في وطني بمرتبه الهواء

و أصير قاموساً لطلاب الهوى» (قبانی، ۱۹۷۳م: ۱۰۳).

و در جای دیگر او را می‌بینیم که برای عشق، معبد می‌سازد و این خود دلیل دیگری

است بر قداست عشق نزد وی:

«شيدت للحبّ الأنيق معابداً و سقطت مقتولاً... أمام معابدي»

(قبانی، ۱۹۸۰م: ۴۲)

و بالاخره در دیوان شعر نزار به ابیاتی برمی‌خوریم که چارچوب عشق را به تصویر

می‌کشد. این چارچوب نشان می‌دهد که عشق دارای ویژگی‌هایی است و از آن جمله

این‌که ساده و سهل‌الوصول نیست و عشقی که ساده نباشد، پاک و مقدس است:

«الحبّ... مواجهه کبری

إبحار ضدّ التيار

صلب... و عذاب... و دموع» (قبانی، ۱۹۹۲م: ۱۴).

و یقیناً می‌توان گفت که منشأ تمامی این انتقادهای و اتهام‌ها این است که عشق نزار با عشق دیگران متفاوت است. او دوست ندارد که در عاشقی چون دیگران رفتار نموده و مانند آن‌ها بنویسد، زیرا معتقد است هنرمند نمی‌تواند در زندگی به گونه‌ای باشد و هنگام نوشتن آثارش به گونه‌ای دیگر.

«أکره أن أحبَّ مثلَ الناسِ

أکره أن أکتبَ مثلَ الناسِ

أودُّ لو کان فمی کنیسهً

و أحرفی اجراس»^(۱۸) (همان: ۱۰۷).

عشق هر اندازه بزرگ و مهم باشد اگر خفیف و متظاهرانه جلوه داده شود، بی ارزش می‌شود و قداستش از بین می‌رود. اما عشق نزار، بصیرت و وقار را از وی نمی‌گیرد. او اگر عاشق شود در حالت هوشیاری و صفای ذهن و آگاهانه عاشق می‌شود زیرا در این صورت است که می‌تواند محبوبش را از میان دیگران برگزیند. محبوب نزار شخص خاصی نیست و مصداق معینی ندارد بلکه یک الگوی تمام‌عیار برای عشق ورزیدن است که حیات زمینی را به ملکوت متصل می‌کند. عشق در اشعار نزار نردبانی است برای ایجاد ارتباط با خدا و تمام هستی:

«إني أحبُّکِ کی أبقی علی صلّةٍ

بالله، بالارض، بالتاریخ، بالزمن» (قبانی، ۱۹۸۹م: ۲۳).

نتیجه

با این‌که مایه اصلی بسیاری از اشعار نزار قبانی، عشق است، طرز تلقی و شیوه برخورد وی با این مسأله از تنوعی هنرمندانه برخوردار است. در آغاز شاعری

رؤیایپردازی و جمال‌پرستی در اشعارش دیده می‌شد ولی به تدریج پخته‌تر اندیشید و خواست تا محبوبش به غم‌ها، شادی‌ها، نگرانی‌ها، آرزوها و دردهای او پی‌برسد و در مقام دفاع از وی به عنوان انسانی رنج‌دیده برآید. آنچه که حائز اهمیت است این است که عاشقانه‌های نزار قبل از هر چیز جلوه‌های عشق به مادر است. او خود صراحتاً بیان می‌کند که محبت هر زنی برای من تنها زمانی میسر است که آن زن بتواند شخصیتی میان مادر و معشوقه را داشته باشد و چه‌بسا بسیاری از روابط عاطفی من به دلیل نبودن این مشابهت از بین رفته است.

این اعتقاد منتقدان که عاشقانه‌های نزار فقط مختص به معشوقه است و اباحی است، صرفاً به دلیل پررنگ‌تر بودن و شفاف جلوه دادن این اشعار است و گرنه نزار در موضوعات دیگر از جمله مادر، همسر و حب الوطن نیز اشعار عاشقانه سروده است و در عاشقانه‌هایش هرگز از معانی لطیف و ارزشمند غافل نبوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بیش از هزار سال است که برای مردم از عشق سخن می‌گویم و قوانین و دستورات عشق را برایشان می‌نگارم و به هزاران طریقه و روش برای زیبارویان نغمه می‌سرایم. اینک منم که جمهوری عشق را به‌پا داشته‌ام. جمهوری که ساکنان آن را کیوتران تشکیل می‌دهند.
۲. دوست دارم... ای زنی که در زمان محدودیت همواره با منی، دوست دارم... ای زنی که حتی با وجود بودن گرد و غبار دهان بسان گلش را به من می‌دهد، دوست دارم... تا حد تناسخ، تا مرز یکی شدن و فنا شدنم در تو و از بین رفتنم!
۳. می‌ترسم به آن کسی که دوستش دارم بگویم: "دوست دارم" چرا که شراب چون از ساغر ریخته شود اندکی از آن کاسته می‌شود.
۴. آن‌گاه که بیروت در میان بازوانم می‌میرد چون ماهی‌ای که نیزه‌ای در آن فرو رفته باشد، هاتفی از دمشق نزد من آمد و گفت: "مادرت مرد" شگفت زده شدم چگونه ممکن است که تمام ماهی‌ها در یک لحظه بمیرند. آن‌جا شهری دوست‌داشتنی به‌نام بیروت بود که مرد و هم‌چنین مادری شگفت‌انگیز به‌نام فائزه که مرد.
۵. بلقیس زیباترین ملکه‌ها در تاریخ بابل بود. بلقیس بلندترین نخل‌ها در سرزمین عراق بود. ای بلقیس کدام امت عربی تو را کشت همان امتی که آواز بلبلان را می‌کشد؟
۶. آیا محبوب من بلقیس را می‌شناسید؟ او مهم‌ترین موضوع عاشقانه‌ای است که بدان پرداخته شده است. بلقیس آمیزه‌ای شگفت و جذّاب از مخمل و مرمر بود. گل بنفشه در میان چشمانش می‌خوابد... و نمی‌خوابد. بلقیس ای معطر در حافظه‌ام و ای قبری که در ابرها سیر می‌کند.
۷. می‌دانستم که بلقیس کشته خواهد شد... چرا که دو چشمانش چون دو رود زمرد صاف و زلال بودند و موهایش چون موال بغدادی بلند بود. اما اعصاب این سرزمین تحمل دیدن میلیون‌ها درخت نخل را که در چشمان بلقیس جمع شده است، ندارد....
۸. می‌خواهم که دوست داشته باشم تا مطمئن شوم که جنگل‌های نخل همواره به‌سلامتی در چشمان تو ساکنند و لانه‌های گنجشکان همواره به‌سلامتی در میان پیکر تو قرار دارند.
۹. در بندر آبی چشمانت باران‌هایی از نور شنیدنی است و خورشیدهایی ستمگر و بادبان‌هایی که کوچ به‌سوی مطلق را به‌تصویر می‌کشند.
۱۰. اما در عین محبت زنان زیبا که تعدادشان هم کم نبود هرگز به هیچ‌یک از آنان نگفت دوست دارم تا ابد! زیرا معتقد است در زبان عشق، "ابد" مفهومی ندارد و هر کسی روزی می‌آید و روزی می‌رود و تنها خداست که می‌ماند.
۱۱. کسانی که در دمشق زندگی می‌کنند و محله‌ها و کوچه‌های آن را خوب می‌شناسند، می‌دانند که چگونه بهشت بی آن‌که انتظارش را داشته باشند آغوش خود را بر روی آن‌ها می‌گشاید.
۱۲. بر روی خاک پاک و پهناورت، فرشم را گستردم پس ای دمشق چرا سرزنش را شروع کنیم! محبوبه من تویی... اینک چون سرود و آواز بر بازوانم جاری شو و علت را میرس. تو هم چون تمامی زنان هستی... اما من پس از تو زنی را دوست نداشتم جز این‌که او را دروغ پنداشتم. پس هر درخت بیدی را زنی تصور کردم و هر مناره‌ای را با طلا آراستم.
۱۳. تمامی نوزادان جهان چون به دنیا می‌آیند بند نافشان را قطع می‌کنند به‌جز من. چرا که من از ۲۱ آذار ۱۹۲۳ م. بند نافم به رحم دمشق گره خورده است و این خود معجزه‌ای است که کودکی هفتاد سال در جستجوی پستان مادرش باشد.
۱۴. آه... ای عشق لبنانی من... آه... ای زخم لبنانی من. جز تو کسی در حافظه من نمی‌ماند... جز تو کسی در چشمانم ساکن نمی‌شود. تمامی زنان دنیا مردند و تنها تو برایم باقی ماندی.
۱۵. در این شعر شاعر از بیروت به عنوان بانوی خردمند جهان یاد می‌کند و خطاب به او می‌گوید: چه کسی الگوهای یاقوت

را فروخت؟ چه کسی خواب خوش را در چشمان سبزه حرام کرد؟ شاعر در این شعر از سوی اهل شهر از بیروت معذرت خواهی می‌کند از این‌که او را به آتش کشیدند و از او می‌خواهد که به پا خیزد تا جهان باقی بماند و به او می‌گوید ما تو را نفهمیدیم، حق تو را ادا نکردیم و به جای گل به تو کارد و خنجر هدیه دادیم. این‌ها همه از روی غفلت و نادانی بود، ما هم چنان تو را دوست داریم ای بیروت دیوانه، ای رود خون و جواهر! ای بیروت پاک‌دل! ای بانوی خردمند جهان، بعد از تو دنیا ما را کفایت نخواهد کرد.

۱۶. اشتباه من این است که عشق را از اتاق‌های در بسته و غارهای پنهانی بیرون آورده و آن را به هوای آزاد منتقل کردم و در میان مردم بردم تا با آن انس گرفته و جزئی از زندگی‌شان بدانند و همانا سینه‌ام چون معبدی شد که درش همیشه بر روی عاشقان و اهل عشق باز است و ورود به این معبد و زیارتگاه برای همه آزاد است.

۱۷. بارها و بارها مرا در راه عشق به دار آویختند و به سبب سرودن اشعار عاشقانه، مرا از خود راندند و از جامعه طرد شدم. آن‌ها قصدشان این بود که مرا از این کار باز داشته و بذر عشق را از میان قلبم و از درون کاغذهایم بربکنند حال آن‌که نمی‌دانستند با این کار، بذر عشق را در درونم و در اشعارم محکم‌تر کاشتند و بهتر رویانددند.

۱۸. دوست ندارم که بسان دیگران عشق‌ورزی کنم دوست ندارم که همانند دیگران بنگارم دوست دارم دهانم، معبدی باشد و واژه‌هایم چون آوای زنگ‌ها.

منابع

(الف) کتاب‌ها:

۱. حیدوش، احمد. (۲۰۰۱م). *شعریه المرأة و انوثة القصيدة - قرأه فی شعر نزار قبانی*. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
۲. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *شعر معاصر عرب*. تهران: سخن.
۳. الفاخوری، حنا. (۱۹۹۵م). *الجامع فی تاریخ الادب العربی*. بیروت. لبنان: دارالجيل.
۴. قبانی، نزار. (۱۹۶۰م). *تنویعات نزاریه علی زمن العشق*. بیروت.
۵. _____ (۱۹۷۸م). *الی بیروت الانثی مع حبی*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۶. _____ (۱۹۸۶م). *کل عام و انت حبیبتی*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۷. _____ (۱۹۹۰م). *لعبت باتقان و ها هی مفاتیحی*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۸. _____ (۱۹۷۳م). *دیوان "لا"*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۹. _____ (۱۳۵۶). *داستان من و شعر*. ترجمه غلام‌حسین یوسفی و یوسف حسین بکار. تهران: توس.
۱۰. _____ (۲۰۰۶م). *الاعمال الکامله*. قاهره.
۱۱. _____ (۲۰۰۷م). *الاعمال الکامله*. قاهره.
۱۲. _____ (۱۳۸۳). *عشق و باران (گزیده شعرهای عاشقانه)*. ترجمه رضا عامری. تهران: نگار و نیما (نگیما).
۱۳. _____ (۱۳۸۴). *جمهوری عشق*. ترجمه محمد عساکره‌پور با همکاری کاظم عابدینی مطلق. تهران: آفرینه.
۱۴. _____ (۱۹۹۳م). *قصائد متوحشه*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۱۵. _____ (۱۹۸۰م). *یومیات امرأة لا مبالیه*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۱۶. _____ (۱۹۸۹م). *اشعار مجنونه*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۱۷. _____ (۱۹۹۳م). *الاعمال النثریه الکامله*. ج ۷. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۱۸. _____ (۱۹۸۰م). *الرسم بالکلمات*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۱۹. _____ (۱۹۹۲م). *احلی قصائدی*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۲۰. _____ (۱۹۸۲م). *صتی مع الشعر*. بیروت. لبنان: نزار قبانی.

۲۱۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، سال اول، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰

۲۱. ———. (۱۹۹۲م). دیوان انا رجل واحد و انت قبيله من النساء. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۲۲. ———. (۱۹۹۲م). لا غالب الا الحب. بیروت. لبنان: نزار قبانی.
۲۳. قبانی، صباح. (۱۹۹۵م). دمشق نزار قبانی. دمشق: الاهالی للطباعة و النشر و التوزيع.
۲۴. الهواری، صلاح‌الدین. (۲۰۰۸م). المرأة فی شعر نزار قبانی. بیروت. لبنان: دارالبحار.

(ب) مقالات:

۲۵. الشرايبي، كمال فوزي. "نزار قباني عاشق السفر". المعرفة ۲۰۰۸. دورة ۴۶.
۲۶. حوار مع نزار قباني. (۱۹۸۱م). جريدة البعث السوريه. عدد ۴. سبتمبر.